

زن به ظن و زعم سورآبادی

نویسنده: حسین عباسی

مقدمه

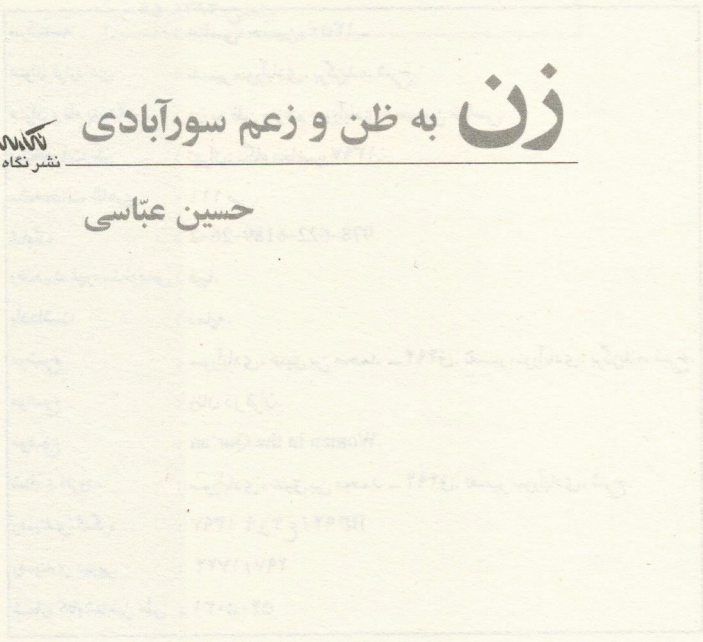
این کتاب در پی بررسی و تحلیل وضعیت زنان در سورآباد است. در این کتاب به بررسی وضعیت زنان در سورآباد پرداخته شده است. این کتاب در ۱۲۰ صفحه به زبان فارسی و با قیمت ۱۰۰۰۰ تومان در دسترس است. این کتاب در سال ۱۳۹۰ میلادی در تهران منتشر شده است. این کتاب در ۱۲۰ صفحه به زبان فارسی و با قیمت ۱۰۰۰۰ تومان در دسترس است. این کتاب در سال ۱۳۹۰ میلادی در تهران منتشر شده است.

این کتاب در ۱۲۰ صفحه به زبان فارسی و با قیمت ۱۰۰۰۰ تومان در دسترس است. این کتاب در سال ۱۳۹۰ میلادی در تهران منتشر شده است. این کتاب در ۱۲۰ صفحه به زبان فارسی و با قیمت ۱۰۰۰۰ تومان در دسترس است. این کتاب در سال ۱۳۹۰ میلادی در تهران منتشر شده است.

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

زن به ظن و زعم سورآبادی

حسین عباسی



درآمد:

زن به ظن و زعم و ذم سورآبادی

«مریم» تنها زنی است، که نام‌اش در قرآن آمده. وی - بنا بر آیات قرآن - دخترِ عمران و مادر عیسا است؛ همو که به «مسیح» نیز نام‌بردار است. قرآن، نشانیِ زنانِ دیگر را می‌دهد، ولی نامی از ایشان نمی‌آورد: زوجه‌ی آدم، هم‌سرِ نوح، مادرِ موسا، خواهرِ موسا، دخترانِ شعیب، زنِ عزیزِ مصر، زن و دخترانِ لوط، ملکه‌ی قومِ سبأ، مادرِ یحیا، هم‌سرانِ پیام‌بر اسلام و جز این‌ها.^۱ تاریخ‌نگارانِ مسلمان و مفسرانِ قرآن ادعا می‌کنند، که نام و نشانِ این زنانِ در سایه را یافته‌اند و لذا درباره‌ی ایشان قصه‌ها گفته و حکایت‌ها داشته، شاعرانی چون ملای رومی، سروده‌ها دارند:

مادرِ یحیا به مریم در نهفت پیش‌تر از وضعِ حملِ خویش گفت
که: «یقین دارم درونِ تو شهی ست کو اولوالعزم و رسولِ آگهی ست
چون برابر او قدام با تو من کرد سجده حَمَلِ من ای ذوالفطن
این جنینِ مَرآن جنین را سجده کرد کز سجودش در تنم افتاد درد»
گفت مریم: «من درونِ خویش هم سجده‌ای دیدم از این طفلِ شکم»^۲

مولوی در این بخش از مثنوی - به تبعیت از قرآن - نام مادرِ یحیا را نمی‌آورد و البته روحِ این حکایت را - بی‌واسطه و یا با واسطه - از انجیل گرفته است؛^۳ آن‌جا که - بنا بر متنِ انجیلِ لوقا - دو خواهر - مادر عیسا (= مریم) و مادرِ یحیا (= الیصابات) / به برخی از زبان‌های غربی: الیزابت / ایزابل / ایزابلا) - به هم می‌رسند: «... زیرا اینک چون آوازِ سلام تو گوش زد من شد، بچه از خوشی در رجم من به حرکت درآمد.»^۴

در تکمیل جای‌های خالی این داستان‌ها، منبع شاعران و تاریخ‌نگاران و شارحان و مفسران و

مترجمانِ قرآن، عموماً تورات و انجیل / انجیل‌های رسمی و غیررسمی (گنوسیک) بوده، یا برداشت‌های درست و نادرستِ پیروانِ این دو دین و کتاب‌ها و دیدگاه‌های پیروانِ ادیان دیگر چون زرتشتیان و حزانیان و مندائیان و مانویان و بُت‌پرستان و حنیفان و گنوسیان و دیگر مذاهب و ادیان و چه بسا زندیقان، که البته ما همه - گاه حتّاً تعصّب و غرض‌ورزی و جهل و کژفهمی مفسّر و شارح و شاعر و مترجم و فرهنگ‌نویس - را به نام «اسرائیلیات» می‌شناسیم و تحتِ تأثیر این نام، با هرچه این نام و نشان را حمل کند - آگاهانه و ناآگاهانه - سرِ جنگ و تنش و رقابت داشته و داریم. قرآنِ داستان «آدم» و «هم‌سرش» را با اجمال و ایجاز تعریف می‌کند و نه از سیبِ سُرخِ حوّا سخن به میان می‌آورد و نه از گندمِ زردِ آدم، ولی تفاسیر و دیوان‌های شاعران پارسی‌گوی و عربی‌سرا، داستانِ این دو را به مراتب فربه‌تر کرده‌اند و پوستِ یک مار را افزوده‌اند، که «ابلیس» درون آن خزید و چونان خاری در باورِ حوّا و شوی‌اش خلید و هر دو گم‌راه شده، به هم‌راهِ شیطانِ لعین، از آسمان و فردوسِ برین، به بیغوله‌ای به نام زمین تبعید گشته، گرفتار «خاک» شدند.

حذف‌ها و اضافه‌های اهلِ نظم و شعر و نثر و برخورد عاطفی با قرآن، اگرچه «مُصَحَّف» (= قرآنی که در دست ماست) را قابلِ لمس‌تر کرده و بر اعتقاد - و چه بسا تعداد - مسلمانان اضافه کرده، اما بر دینِ نبیِ اسلام «محمّد بن عبدالله» چنان حجمی افزوده و چنان گردی ریخته، که یافتنِ سره و ناسره‌های تاریخی دشوار می‌نماید. خاصّه این‌که بیش‌تر شاعران کهن و کلاسیک‌گوی، میان اسطوره و افسانه تفاوتی نمی‌گذارند - و امروزه نیز اغلبِ پیروان‌شان نمی‌گذارند - و ابزارگونه این دو را با ملاطِ خیالِ خویش می‌آمیختند و می‌آمیزند و عرضه می‌داشتند و می‌دارند. البته می‌دانیم، که کارِ شعزِ غوطه‌خوردن است در ذهن و خیالِ خودِ شاعر و یافته‌ها و بافته‌های دیگران. شعزِ صنعتِ سرقت و دربوزه‌گری واژه و ایماژ از خود و دیگران است، که امروز نامِ برانزده و زیبای «بینامتنیت» گرفته است. کسی از شاعر انتظار ندارد، که ترجمانِ قرآن باشد؛ چرا که شعزش «نظم» خواهد شد و یا یک‌سره از چارچوبِ قرآن بیرون خواهد رفت. نیز، شعزِ بی‌بالِ خیال، به ساحلِ هنر و وصال نمی‌رسد. کارِ شاعر، نظمِ بخشیدنِ شاعرانه به بی‌نظمی‌ها و برهم زدنِ نظمِ اشیاءِ منظم است. در آغاز، شعر نبود، بل بعدها شعر پدید آمد و هووی همه‌ی هنرها شد، ولی وقتی سخن از «کلامِ خدا» و «تفسیر» به میان آید، عرصه‌ی اظهارِ نظر و پهنه‌ی خیالِ بازی و جولان‌گاهِ واژه‌پردازی، تنگ می‌شود. می‌توان «تأویل» کرد، ولی نباید بی‌گدار به آب زد، که آتش می‌شود. اگر شاعر «منیت» دارد، مفسّر «تعهد» دارد و در پایان نوشته و گفته‌اش «والله أعلم» (= خدا داناتر است) می‌آورد. جزمیتِ شاعرانه با غیر